

درس گفتار

دیباجه‌ای به

فلسفه اخلاق

استاد /

محمد لگنهاوسن

شنبه‌ها ساعت ۱۶ تا ۱۸



اسکای روم
SKY ROOM

جلسه به صورت مجازی از بستر
اسکای روم برگزار می‌شود



خانه اخلاق پژوهان جوان

www.EthicsHouse.ir

 EthicsHouse

جلسه هفتم

درس گفتار

دیباجه‌ای به فلسفه اخلاق

آقای دکتر محمد لگنهاوسن

شنبه ۲۰ آذر ۱۴۰۰

به قلم: حکمت سجادی

وبپایش: نسreen کمالی

چکیده

نظریات و وظیفه گرایانه در تقابل با نظریات نتیجه گرایانه بهتر فهمیده می‌شوند و در فلسفه اخلاق، عموماً در اشاره به انگاره‌های اخلاقی غیرنتیجه گرایانه به کار می‌روند. یکی از مهمترین دلیل‌های وظیفه گرایی این است که رفتار شخص می‌تواند نادرست باشد، حتی اگر نتایج آن بهترین نتایج ممکن باشند. نتیجه گرایی به آن دسته از نظریات اخلاقی اطلاق می‌شود که بنابر آنها، نتایج اعمال، مبنای هر حکم اخلاقی معتبر درباره آنهاست. پس، بر اساس نتیجه گرایی، عمل اخلاقی درست، عملی است که به بهترین نتایج منتهی می‌شود. بر اساس نظریه وظیفه گرایانه، ما وظیفه داریم که بعضی از اعمال را انجام دهیم و از انجام دادن بعضی از اعمال خودداری کنیم، این وظیفه، از ماهیت خود عمل ناشی می‌شود و نه از نتایجی که با انجام گرفتن عمل حاصل می‌گردد. در این مقاله، علاوه بر شرح و تحلیل نظریات نتیجه گرایانه و همچنین نظریات وظیفه گرایانه، به بررسی رابطه این دو دسته اخلاقی می‌پردازیم.

کلیدواژه: غایت‌شناسی، نتیجه گرایی، سود گرایی، فضیلت، بنتمام، ارسطو، جان استوارت میل، هاجسن، سعادت

همان طور که گفتیم هرچند جان استوارت میل یک سودگرا است و سود را تعریف به یک حالت ذهنی می‌کند، اما وی برخلاف بنتمام این باور را که سود صرفاً همان حالت لذت یا درد است، رد می‌کند. میل می‌گوید ما باید به لذات بالاتر توجه کنیم و البته شاید اصلاً نباید آنها را لذت بنامیم. در هر صورت میل بر لذت‌های شریف‌تر تأکید داشت. از همین رو جان استوارت میل به لحاظ سیاسی ضد دموکراسی و البته مخالف دموکراسی مستقیم است. وی فکر می‌کرد که اگر ما یک جمهوری و حکومت دموکراسی مستقیم درست کنیم، چون این احتمال قوی وجود دارد که یک سری از مردم فقط به دنبال لذت‌های پست باشند پس این می‌تواند منجر به یک دیکتاتوری اکثریت¹ شود.

¹ Tyranny of the Majority

در نهایت میل دموکراسی را قبول کرد اما به شرطی که نمایندگان انتخاب شوند که فرهنگی و فرهیخته باشند و به دنبال کسب لذت‌های شریف‌تر بروند. آنها باید در به کارگیری در مناصب دولتی نسبت به عموم مردم ارجح دانسته شوند و از آنها بیشتر در اداره دولت و عضویت در ارگان‌های مختلف استفاده شود.

جان استوارت میل

جان استوارت میل طرفدار سودگرایی قاعده محور^۲ است. او سودگرایی را به سودگرایی براساس فعل^۳ و سودگرایی براساس قاعده تقسیم می‌کند. این تقسیم‌بندی ناشی از این مسئله است که اگر مردم برای انجام هر فعل یا گرفتن هر تصمیمی بخواهند محاسبه سود و زیان کنند باید همیشه زمان زیادی را برای انجام این محاسبات صرف کنند. میل

می‌گوید ما به جای اینکه اصل «بیشترین سود برای بیشترین افراد» را به کار بگیریم، می‌توانیم یک سری قواعد را رعایت کنیم. یعنی مردم با رعایت این قواعد تصمیمی بگیرند و کاری را انجام دهند که بیشترین سود را برای بیشترین افراد دارد.

در نهایت میل دموکراسی را قبول کرد اما به شرطی که نمایندگان انتخاب شوند که فرهنگی و فرهیخته باشند و به دنبال کسب لذت‌های شریف‌تر بروند. آنها باید در به کارگیری در مناصب دولتی نسبت به عموم مردم ارجح دانسته شوند و از آنها بیشتر در اداره دولت و عضویت در ارگان‌های مختلف استفاده شود.

میل معتقد است اتفاقاً بسیاری از همین قواعد سنتی اخلاقی‌ای که مردم در جامعه انجام می‌دهند، به

این خاطر قابل توجه هستند که بیشترین سود را برای بیشترین افراد دارند. بنابراین میل هم مثل بنتام باور دارد که ما نمی‌توانیم بگوییم که یک چیز موجه است چون طبیعی است. از این نظر، بنتام و میل و تقریباً تمام سودگراها هم نظر هستند و مخالف نظریه قانون طبیعی در اخلاق می‌باشند. آنها معتقدند که ما نمی‌توانیم درست یا نادرست بودن فعلی را تنها با توجه به ذات انسان توجه کنیم. پس میل معتقد است اصل سود تنها مبنایی است که ما بر اساس آن می‌توانیم تصمیم بگیریم که کدام قاعده، کدام عمل، کدام قانون و کدام نهاد اجتماعی را قبول کنیم.

هنری سیجویک

² Rule Utilitarianism

³ Act Utilitarianism

استوارت میل یکی از مهمترین تئوریسین‌های لیبرالیسم سیاسی و نظریه‌پرداز لیبرالیسم است. ایشان سعی می‌کند لیبرالیسم را بر اساس اصل سودگرایی توجیه کند. اما این هنری سیجویک (۱۹۰۰-۱۸۳۸) است که با دقت بیشتر نسبت به هر کس دیگری از سودگرایی دفاع می‌کند. او فارغ‌التحصیل کمبریج و همچنین استاد این دانشگاه بود. کتاب مهم ایشان **روش‌هایی برای فلسفه اخلاق**^۴ در سال ۱۸۷۴ چاپ شد. او همچنین چندین کتاب دیگر و تعدادی رساله، درباره تاریخ اخلاق و ارتباطات اجتماعی و فلسفه سیاسی نوشت. او در این کتاب **روش‌هایی برای فلسفه اخلاق** از سودگرایی دفاع می‌کند. ایشان به دنبال روشی برای دریافت اعتقادات بود، اعتقادی که دلنشین باشد و ما را قانع کند. وی می‌گفت که این روش با پایه‌های اصول اخلاقی که بر اساسش اصول را می‌سازیم تفاوت دارد.

برای مثال، کسی می‌تواند بگوید که وجوب اخلاقی نهایتاً به میل و خواسته‌ی خدا برمی‌گردد و خدا بیشترین سود را برای مردم می‌خواهد. اگر کسی چنین دیدگاهی داشته باشد پس می‌توان گفت دیدگاه‌اش ترکیبی از سودگرایی و اخلاق الهیاتی است. سیجویک می‌گوید؛ می‌توان این اشکال را مطرح کرد که مردم نمی‌توانند تشخیص دهند که چه چیزی بیشترین سود برای بیشترین افراد را دارد. پس به عنوان یک راهکار، مردم باید سخنان دین را بپذیرند. به این دلیل که خدا جهان را طوری آفریده که اگر کسی به شیوه مذهبی زندگی کند و سعی بر این داشته باشد که از گناهان پرهیز کند، به بهشت می‌رسد. در این صورت سود بیشتری برای بیشترین مردم فراهم می‌شود. این روش اخلاقی نوعی خودمحوری عقلی محسوب می‌شود، اما توجیه نهایی فلسفی برای آن، همان اصل سودگرایی است.

سیجویک با این توضیح می‌خواست بگوید، ممکن است ما بتوانیم یک قاعده و یا یک اصلی پیدا کنیم که از لحاظ عقلی پایه تمام نظام اخلاق باشد، اما وقتی مردم می‌خواهند این نظام را پیاده کنند و یک زندگی اخلاقی داشته باشند، دچار سختی می‌شوند. برای همین، به چیز دیگری نیاز داریم. سیجویک سه روش را که از نظرش سه رقیب اصلی در اخلاق هنجاری عملی هستند، مقایسه می‌کند: خودگرایی، شهودگرایی، سودگرایی.

سیجویک سودگرایی را از استوارت میل الهام گرفته است اما از طرف دیگر به اخلاق عرفی مردم و شهودهای احساسی اخلاقی هم توجه دارد. ایشان می‌گوید، اصول تعمیم‌پذیری، عدالت و خیرخواهی بدیهی هستند و این اصول استفاده اصل سود؛ یعنی «بیشترین سود برای بیشترین مردم» را توجیه می‌کنند. سیجویک می‌گوید که عقل عملی سودگرایی

⁴ The Methods of Ethics

را تایید می نماید و همچنین معتقد است عقل عملی حکمت عملی را هم که منجر به خودخواهی است تصدیق می کند. بدین ترتیب یک نوع دوگانگی در عقل عملی مشهود است. عقل عملی از یک جهت تشویق می کند که سود بیشتری برای بیشترین مردم داشته باشیم و از طرف دیگر باید به دنبال منافع خودمان باشیم. سنجویک مانند کانت می گوید؛ در الهیات می توانیم راهی برای جمع کردن این دو و جمع کردن خیرخواهی و احتیاط پیدا کنیم. خدا می تواند این امور را به گونه ای تنظیم کند و این تضاد میان این امر که شخص به دنبال منافع خود باشد یا از اصل سود پیروی کند را برطرف نماید؛ با بیان این نکته که اصل سود و زیان مربوط به آخرت می باشد.

برای همین سنجویک علاقه ی بسیاری به دانستن حوادث عجیب و غریبی مانند آنهایی که با ارواح ارتباط برقرار می کنند و ... داشت. او به دنبال شواهد تجربی برای آخرت بود و فکر می کرد اگر بتوانیم با ارواح ارتباط برقرار کنیم می توانیم درباره ی دنیای آخرت اطلاعاتی کسب کنیم و آن را اثبات نماییم. سنجویک معتقد است ما باید اصل سودگرایی را رعایت کنیم و گرنه به جهنم خواهیم رفت. وی با وجود تمام این تلاش ها به موفقیت رضایت بخشی نرسید.

سنجویک علاقه ی بسیاری به دانستن حوادث عجیب و غریبی مانند آنهایی که با ارواح ارتباط برقرار می کنند و ... داشت. او به دنبال شواهد تجربی برای آخرت بود و فکر می کرد اگر بتوانیم با ارواح ارتباط برقرار کنیم می توانیم درباره ی دنیای آخرت اطلاعاتی کسب کنیم و آن را اثبات نماییم.

در تمام تلاش های سنجویک درباره ارتباط برقرار کردن با ارواح و چیزهایی مثل آن، رضایتی کسب نشد؛ زیرا همیشه فکر می کرد مسئله دوگانگی عقل عملی آن طور که باید و شاید حل نشده است. او آخرین سودگرایی قرن نوزدهم انگلیس بود. سودگرایی بعد از سنجویک بارها بازسازی شد و تنظیمات جدیدی در این نظریه بوجود آمد.

جورج ادوارد مور

پس از سنجویک، جی ای مور⁵ (جرج ادوارد مور) نوعی سودگرایی جدیدی را تعریف می کند. سودگرایی مور به گونه ای شهودگرایانه است و غالباً این سودگرایی را سودگرایی بر اساس آرمان ها⁶ می نامند. مور شاگرد سنجویک است و ایشان هم قائل به اصل «بیشترین سود برای بیشتر افراد» است و ادعا می کند که لذت لزوماً خوب نیست؛ ما هم

⁵ G. E. Moore 1958 - 1873

⁶ Ideal Utilitarianism

لذت‌های خوب و هم لذت‌های بد داریم. ایشان در کتابش^۷ می‌گوید مفهوم ارزش اخلاقی خوبی یا خیر را اساساً نمی‌توانیم بر مبنای ویژگی‌های طبیعی یا غیرطبیعی تعریف کنیم. مور مثال می‌آورد و بیان می‌کند که معرفت، زیبایی، علم، دوستی و ...، به طور ذاتی خوب هستند. از نظر او وقتی کسی می‌خواهد کار اخلاقی‌ای انجام دهد باید در نظر داشته باشد که نتیجه کار او برای اکثریت خیر داشته باشد و بیشترین خوبی را ایجاد کند. ایشان در انتهای زندگی‌اش به این نتیجه رسید که حالت‌های ذهنی تنها چیزی هستند که ارزش ذاتی دارند.

الیزابت آنسکوم

وقتی بعد از جی ای مور، جی. ای. ام آنسکوم^۸ (الیزابت آنسکوم) تعبیر نتیجه‌گرایی^۹ را معرفی کرد، برخی نویسندگان نیز از این دیدگاه استفاده کردند و به سودگرایی اشکال گرفتند. اشکال اکثر این افراد معطوف به ایده لذت‌گرایی است که معمولاً مبنای دفاع از سودگرایی می‌باشد. این درحالی است که این افراد معتقدند که ارزش باید به حداکثر برسد و همه وظیفه دارند که به گونه‌ای عمل کنند که ارزش به بالاترین حد برسد. علی‌رغم این نقدها فیلسوف دیگری به نام ریچارد هر^{۱۰} سودگرایی را پذیرفت.

ریچارد هر

ریچارد هر^{۱۱} استاد دانشگاه آکسفورد بود. او تعریف سود به لذت - چه نوع لذت پست و چه لذت شریف - را پذیرفت. او بیان می‌دارد که ریشه سود را باید در ارزش‌ها یافت و ما باید به ترجیحاتمان توجه کنیم و این ترجیحات باید به حداکثر برسند. استدلال‌هایی که ریچارد هر ارایه می‌دهد بر اساس تحلیل زبان و مفاهیم می‌باشد و ایشان به دنبال یک فلسفه اخلاق هنجاری‌ای که بر مبنای فرااخلاق باشد است.

هر، اول به این توجه می‌کند که ما چگونه از لحاظ اخلاقی چیزی را ملامت یا تحسین می‌کنیم و بعد براساس این ترجیحات چندین اصل ایجاد می‌کند. او نام نظریه فرااخلاقی مورد دفاع خودش را «تشریح‌گرایی»^{۱۲} می‌گذارد. طبق

⁷ Principia Ethica 1903

⁸ G.E.M. Anscombe 2001- 1919

⁹ Consequentialism

¹⁰ Richard Mervyn Hare

¹¹ Richard Mervyn Hare 2002-1919

¹² Universal Prescriptivism

این دیدگاه، در قضیه‌هایی که قابل صدق و کذب هستند باید و نباید اخلاقی یافت نمی‌شود. بنابراین، هیر به اصطلاح یک فیلسوف «غیرشناختی»^{۱۳} است. طبق دیدگاه فیلسوفان غیرشناختی؛ این بیان که «کسی باید یا نباید کاری را انجام دهد» قابل صدق و کذب نیست. از دیدگاه هر این جملات فقط تشریحی هستند؛ یعنی وقتی گفته می‌شود که «نبايد» دزدی کنیم در حقیقت دستور می‌دهیم که دزدی نکنید.

ایشان این اصل سود را مبنا قرار می‌دهد تا دستورات و فرامینی را که بیشترین تاثیر را بر ما دارند بیابد. این فرامین، فرمان‌هایی هستند که بیشترین اثر را بر رفتار ما دارند و می‌توانند ما را راهنمایی کنند تا به ارضاء حد اکثری ترجیحات برسیم. ریچارد هیر می‌گوید ما نمی‌توانیم اصل سود را

طبق دیدگاه فیلسوفان غیرشناختی؛ این بیان که «کسی باید یا نباید کاری را انجام دهد» قابل صدق و کذب نیست. از دیدگاه هر این جملات فقط تشریحی هستند؛ یعنی وقتی گفته می‌شود که «نبايد» دزدی کنیم در حقیقت دستور می‌دهیم که دزدی نکنید.

برای هر تصمیم اخلاقی، به شیوه مستقیم استفاده کنیم، چون این کار مشکلی است؛ ولی ما می‌توانیم این قاعده‌ها را به صورت غیرمستقیم پیدا کرده و رعایت کنیم. به کار بستن این قواعد به صورت غیرمستقیم باعث ارضای ترجیحات بیشتری می‌شود. به این نظریه

هنجاری که مورد قبول ریچارد هیر واقع شده است «سودگرایی غیرمستقیم» یا «سودگرایی بر اساس قاعده‌ها» می‌گویند.

سوال: فرق (Semantic non-factualism) و (Psychological non-cognitivism) چیست؟

پاسخ: البته این پیشوند Psychological لازم نیست، زیرا non-cognitivism به طور کلی دیدگاهی است که می‌گوید قضایا، بخصوص قضایایی که می‌گویند که یک کار اخلاقی باید انجام شود و یا یک کاری حرام است و نباید انجام شود نمی‌توانند صادق یا کاذب باشند؛ به این علت که کار این قضایا بیان یک چیز واقعی نیست بلکه کارشان ابراز حالت‌هایی است که ما داریم یا به قول هر بیانگر دستوراتی برای انجام دادن یا ندادن کاری هستند.

برخی از نویسندگان معاصر، non-cognitivism را به صورت دیگری تعریف می‌کنند. از منظر آنها دیدگاه non-cognitivism می‌گوید که قضایای اخلاقی به گونه‌ای هستند که ما نمی‌توانیم آنها را باور کنیم. یعنی ما این قضایا را در زندگی به کار می‌بریم اما نمی‌توانیم آنها را به عنوان باور به حساب بیاوریم. در مبحث معرفت‌شناسی در رابطه

¹³ Non-cognitivist

با تحلیل مفهوم باور، بحث می‌شود که اساساً شرایط یک باور چیست؟ معمولاً گفته می‌شود، که وقتی کسی یک چیز را باور می‌کند یعنی او مطابقت آن باور را با یک حقیقت مستقل قبول می‌کند. اما از نظر ناشناختگرایان در رابطه با اخلاق، هیچ حقیقت مستقلی وجود ندارد.

اما در رابطه با Semantic non-factualism این یک ایده‌ی معناشناسانه است. این دیدگاه می‌گوید وقتی ما می‌خواهیم قضایای مختلفی را تفسیر کنیم باید ببینیم آیا این قضیه به یک امر واقعی اشاره می‌کند یا خیر. پس بیانگر واقعیت بودن در این دیدگاه مهم است. در نتیجه وقتی کسی Semantic non-factualist است معمولاً non-cognitivism را هم قبول می‌کند و این دو به هم ارتباط دارند و مستلزم هم هستند.

اشکالات سودگرایی

دلیل اول. پیش فرض نتیجه‌گرایی این است که ما می‌توانیم سود و زیان را محاسبه کنیم. اما بسیاری معتقدند که سود و زیان‌های اخروی و معنوی را نمی‌توانیم با سود و زیان‌های دنیوی مقایسه کنیم. حتی سودهای دنیوی را هم نمی‌توانیم با یکدیگر مقایسه کنیم. برای مثال؛ در دو مورد سود دنیوی سلامتی با سود دنیوی معرفت؛ این مقایسه غیرقابل ممکن است. زیرا نمی‌دانیم کدامیک مهم‌تر است. سلامتی یا معرفت؟ تصمیم‌گیری برای مقایسه این دو سود برای ما مشکل است.

دلیل دوم: اساساً این استراتژی خوبی نیست که احکام اخلاقی را بر مبنای ملاک سود حداکثری صادر کنیم. این ملاک، ما را راهنمایی نمی‌کند و همیشه برای ما مبهم است که چه چیزی این سودها را به حداکثر می‌رساند.

دلیل سوم: مسئله مشهور دیگر، مقیاس افراد برای سود است؛ یعنی چیزی که برای من سود دارد ممکن است برای کس دیگری سودی نداشته باشد. به طور مثال، شخصی کلکسیون ساعت‌های قدیمی دارد و به طور اتفاقی ساعتی را می‌یابد که در کلکسیونش نیست. این ساعت برای او ارزش زیادی دارد، اما برای شخص دیگری داشتن این ساعت اصلاً مهم نیست. پس ما چطور باید بفهمیم که چه چیزی برای یک نفر سودمند است و برای شخص دیگری بی‌فایده می‌باشد؟ این موضوع در فلسفه اقتصاد اهمیت ویژه‌ای دارد.

دلیل چهارم: اشکال دیگری که توسط فیلسوف مشهور انگلیسی، برنارد ویلیامز^{۱۴} ارایه می‌شود این است که نتیجه‌گرایی یک حالت از خود بیگانگی^{۱۵} ایجاد می‌کند. در نتیجه‌گرایی، ما کارهایمان را فقط بر اساس سود محاسبه می‌کنیم و هیچ توجهی به خود فاعل کار نداریم. از نظر ویلیامز این مسئله موجب از خود بیگانگی می‌شود.

دلیل پنجم: اشکال مهم دیگر این است که، نتیجه‌گرایی نمی‌تواند، تفاوت بین واجب و مستحب را مشخص کند. یعنی نتیجه‌گرایی نمی‌تواند تفاوت میان عمل Obligatory (یعنی کار از سر وظیفه است) و عمل supererogatory (یعنی کاری که فراتر از حد عقل و وظیفه است) را نشان دهد. مثلاً وقتی واجب است مبلغی پول به کسی کمک کنم، اما من بیش از آن مبلغ را به او ببخشم، به این دلیل که متوجه شدم نیاز مالی دارد. بخشیدن مبلغ بیشتر برای من واجب نیست اما چون من دوست دارم این کار را انجام دهم چنین می‌کنم. طبق ملاک سود‌گرایی این کار قابل توجیه نیست زیرا سود‌گرایی می‌گوید تنها ملاکی که داریم، بیشترین سود برای حداکثر مردم است. بنابراین تفاوت بین آن چیزی که واجب است و آن چیزی که فوق واجب می‌باشد، در سود‌گرایی مشخص نیست.

دلیل ششم: ما اساساً نمی‌توانیم تمام نتایج کارهایمان را پیش‌بینی کنیم؛ اما این دقیقاً همان چیزیست که لازمه‌ی نتیجه‌گرایی می‌باشد. از دیدگاه نتیجه‌گرایی کار ما بر اساس نتایجی که دارد درست یا نادرست است، اما وقتی ما نتایج را نمی‌دانیم چطور این درستی یا نادرستی را تعیین کنیم. پس نتیجه‌گرایی برای ما کارآمد نیست.

دلیل هفتم: نتیجه‌گرایی خودش خود را تضعیف می‌کند. چه‌طور این اتفاق می‌افتد؟ معمولاً ما تلاش می‌کنیم که بهترین نتایج را به دست بیاوریم، اما گاهی شرایط بدتر می‌شود و نتایج خوبی بوجود نمی‌آید. اینکه افراد بخواهند صرف‌نظر از همه‌ی قواعد دیگر، فقط نتیجه‌گرایی را ملاک قرار دهند معمولاً نتیجه‌ی خوبی ایجاد نمی‌کنند. مثلاً، شخصی برای اینکه نتیجه بهتری به دست بیاورد به دیگران کلک می‌زند، چون فکر می‌کند که نتیجه این دزدی برای اکثریت مفید است، اما بعد متوجه می‌شود نتیجه آن چیزی نیست که تصور کرده و نتیجه‌ی خوبی نمی‌گیرد.

دلیل هشتم: نتیجه‌گرایی نمی‌تواند کار عمد را از کار غیرعمد تمیز دهد. در نتیجه‌گرایی نیت مشخص نیست. نتیجه‌گرایی فقط از ما می‌خواهد که ببینیم بر اساس نتایج کدام کار درست و کدام نادرست است. اما عرف مردم و عقلاً قبول دارند که نیت مهم است. اگر کسی کار بدی انجام دهد که عمدی نبوده، ما معمولاً در شرایط خاصی

¹⁴ Bernard Williams

¹⁵ Alienation

حاضریم که او را ببخشیم. نیت در تصمیم‌گیری در مورد اینکه آیا یک کار قابل ملامت اخلاقی است یا خیر مهم است.

دلیل نهم: اشکال نهم مربوط به وظایف مخصوصی است که داریم. برای مثال من نسبت به فرزندان خودم وظیفه خاصی دارم که البته این وظایف خاص فرزندان خودم است و در قبال همه فرزندان دنیا چنین وظیفی ندارم. اما این مسئله به لحاظ نتیجه‌گرایی قابل توجه نیست چون در هر صورت سود یکسان است. مثلاً من به طور خاص و به لحاظ اخلاقی مسئولم که برای حفظ فرزندانم از سرما و گرما لباس تهیه کنم اما این مسئولیت را به همان اندازه و به طور خاص نسبت به فرزندان دیگران ندارم. اما این تمایز در نتیجه‌گرایی قابل توجه نیست چون طبق این دیدگاه فقط نتیجه مهم است و چنین شرایطی پیش‌بینی نشده است. بنابراین

وظایف نسبت به افراد خاص براساس سودگرایی قابل توجه نیست.

من نسبت به فرزندان خودم وظیفه خاصی دارم که البته این وظایف خاص فرزندان خودم است و در قبال همه فرزندان دنیا چنین وظیفی ندارم. اما این مسئله به لحاظ نتیجه‌گرایی قابل توجه نیست چون در هر صورت سود یکسان است.

دلیل دهم: اشکال دهم، اشکالی قدیمی است و پیشینه‌ی آن به قرن نوزدهم بازمی‌گردد. سودگرایی

می‌تواند ظلم را توجیه کند. برای مثال یک دزدی اتفاق افتاده و مردم نمی‌دانند که کار کیست، اما به یک نفر مشکوک هستند. فرض بگیرید ما می‌دانیم که آن انسانی بی‌گناه است و دزدی کار او نیست اما اگر بخواهیم طبق سودگرایی عمل کنیم، در این شرایط بیشترین سود در این است که برای ترساندن مردم از انجام این کار، دست او را قطع کنیم. براساس سودگرایی این ظلم قابل توجیه است چون سود آن ترساندن اکثریت مردم از این کار است. اما همه‌ی مردم با علم به اینکه آن شخص بی‌گناه است قبول می‌کنند که این ظلم است.

البته که نتیجه‌گرایان برای تمام این ده اشکال پاسخهایی داده‌اند و از این دیدگاه دفاع کرده‌اند.

نکاتی در دفاع از سودگرایی

نکته اول: سودگرایی نظریه اخلاقی خوبی است، به این علت که این نظریه با امور اخلاقی به صورت عینی برخورد می‌کند. اگر می‌خواهید بدانید چه چیزی درست یا نادرست است، فقط باید نگاه کنید که سود بیشتری برای شما دارد یا نه.

نکته دوم: سودگرایی برای تصمیم‌گیری در کارهای فردی و سیاست عمومی، روندی را در نظر می‌گیرد. به همین دلیل این دیدگاه در میان اقتصاددانان بسیار رایج است. برای مثال وقتی مسئولان دولتی می‌خواهند برای ساختن یک سد بر روی رودخانه‌ای برای کشاورزی و تولید برق و ... تصمیم بگیرند باید به بررسی این پردازند که آیا این کار برای کشاورزان و مردمی که زمین‌هایشان به واسطه‌ی این سد آبیاری خواهد شد دردمساز است و برای آنها ضرر دارد یا مفید است و یا حتی برای کسانی که زمین‌هایشان داخل سد قرار می‌گیرد نیز ضرر دارد یا آنها از این کار سود می‌برند. پس دولتمردان با این بررسی‌ها می‌توانند تصمیم بگیرند که سود بیشتر در چیست و اینکه اساساً آیا از لحاظ اخلاقی درست کردن این سد درست است یا خیر؟. مسئولان دولتی در تمام دنیا می‌گویند باید بینیم سود بیشتر با کدام کار است. سودگرایی در این قضیه بی‌طرف است، برای سودگرایی فرقی ندارد که سود بیشتر برای چه کسی است بلکه فقط به بیشتر شدن سود نگاه می‌کند.

نکته سوم: برخی می‌پرسند کاری که نتیجه‌اش برای اکثریت خیر ایجاد کند، چه طور می‌تواند نادرست باشد؟

نکته چهارم: همان‌طور که توضیح دادم نتیجه‌گرایی یک روندی را برای سیاست عمومی تعریف کرده است. متخصصان سیاست عمومی در کارهایشان نتیجه‌گرایی را ملاک قرار می‌دهند. حتی وقتی که به لحاظ فلسفی این ملاک در برخی موارد درست نباشد، آنها باز هم همان کار را می‌کنند چون معتقدند در عمل چاره‌ی دیگری ندارند. نکته پنجم: نتیجه‌گرایی یک اصل کلی دارد؛ «بیشترین سود برای حداکثر مردم». همه‌ی اصول دیگر به این اصل باز می‌گردند و ما می‌توانیم براساس این اصل اصول دیگر را بیابیم؛ این یک امتیاز برای نتیجه‌گرایی است.

انواع سودگرایی

همان‌طور که قبلاً اشاره کردم سودگرایی انواع مختلفی دارد. این دیدگاه به دو شاخه‌ی سودگرایی عمل محور^{۱۶} و سودگرایی قاعده محور^{۱۷} تقسیم می‌شود. ملاک سودگرایی عمل محور را برای حکم صادر کردن در مورد فعل به کار می‌بریم. اما در سودگرایی قاعده محور ما حکمی در مورد اینکه چه عملی باید انجام شود صادر نمی‌کنیم بلکه

¹⁶ Act Utilitarianism

¹⁷ Rule Utilitarianism

بر اساس بیشترین سود حکم صادر می‌کنیم که کدام قاعده و یا طبق دیدگاه جی.ای.مور به طور شهودی کدام آرمان باید ملاک قرار بگیرد.

در عصر جدید سودگرایی‌هایی مشهور به سودگرایی ترجیحی^{۱۸} هستند که به دنبال سود بیشتر نمی‌باشند بلکه در تلاش برای مقایسه‌ی ترجیحات و اینکه ما چطور می‌توانیم ترجیحات را به حداکثر برسانیم بر می‌آیند.

امروزه نتیجه‌گرایی پلورالیستی^{۱۹} را مطرح می‌کنند. منظور از واژه پلورالیستی این است که نتایج مطلوب مختلف هستند. یک مجموعه‌ای از خیرها وجود دارند که ما باید سود را بر اساس آنها تعیین کنیم. پس ما می‌توانیم نتیجه‌گرا بوده اما در عین حال به دنبال سودهای مختلفی باشیم.

در عصر جدید سودگرایی‌هایی مشهور به سودگرایی ترجیحی هستند که به دنبال سود بیشتر نمی‌باشند بلکه در تلاش برای مقایسه‌ی ترجیحات و اینکه ما چطور می‌توانیم ترجیحات را به حداکثر برسانیم بر می‌آیند.

یک گرایش دیگر سودگرایی، سودگرایی مقاید نام دارد. طبق این دیدگاه لازم نیست که تنها متمرکز بر این باشیم که به بیشترین سود برسیم بلکه می‌توانیم چندین قید را لحاظ کنیم تا به دنبال حداکثر سود

برسیم. دیدگاه سودگرایی محدود، بیشتر در کتاب رابرت نوزیک^{۲۰} درباره‌ی عقلگرایی، مورد توجه قرار گرفته است. غیر از ایشان فیلسوفان دیگری در قرن بیستم همچون ریچارد بریث ویت^{۲۱}، ریچارد هر^{۲۲}، مایکل اسلوت^{۲۳}، پیتیر سینگر^{۲۴}، فیلیپا فوت^{۲۵} هم از سودگرایی دفاع کردند. نتیجه‌گرایی هنوز هم جریان دارد و طرفداران و مخالفینی حول آن وجود دارند.

سؤال: به نظر می‌رسد که در مباحث دینی، مباحثی مثل مبحث جبران، بر اساس سودگرایی تعیین شده است و با توجه به اینکه هیچ ترجیحی بلامرجح نیست؛ به نظر می‌رسد در تصمیم‌گیری‌های دینی یک نوع چشم‌انداز سودگرایانه مدنظر بوده است.

¹⁸ preference-Utilitarianism

¹⁹ Pluralism

²⁰ Robert Nozick

²¹ R. B. Braithwaite

²² Richard Mervyn Hare

²³ Michael Slote

²⁴ Peter Singer

²⁵ Philippa Foot

جواب: در اخلاق دینی و همچنین در فلسفه ارسطو و تقریباً تمام آنهایی که درباره‌ی اخلاق بحث می‌کنند، حتماً یک توجهی به سود لحاظ شده است. ولی تفاوت این دیدگاه‌ها با سودگرایی این است که در سودگرایی چیز دیگری غیر از سود مهم نیست و فقط به سود توجه دارند

اما به نظر می‌رسد که مطالعه‌ی آثار سودگرایان در هر صورت مهم است چون چه ما این دیدگاه‌ها را بپذیریم یا خیر مهم هستند. سود همیشه یکی از عوامل در هر تصمیمی است. و به علاوه اینکه ما تعریف درستی از سود داشته باشیم هم مهم است. آیا سود فقط یک حالت درونی است؟ یا چیز دیگریست؟ ارتباط سود اخروی با سود دنیوی چیست؟ اینها سوالات مهمی هستند.

وظیفه‌گرایی^{۲۶}

نوعی دیگر از اخلاق هنجاری وظیفه‌گرایی است و معمولاً آن را خلاف نتیجه‌گرایی معرفی می‌کنند. وظیفه‌گرایی می‌گوید که یک کار درست یا نادرست است اگر آن کار با قاعده‌ای مطابق باشد یا نباشد؛ به معنای دیگر مطابقت با قواعد نقش کلیدی در درستی یا نادرستی یک عمل دارد. هنگامی که ما می‌خواهیم تصمیم اخلاقی بگیریم فقط باید به دستورها و قواعد نگاه کنیم، یعنی ببینیم که آیا کار ما با این قواعد مطابقت دارد یا خیر. ما در قبال نتیجه‌ی آن کار مسئولیتی نداریم و نتیجه در دست خداست.

لغت وظیفه‌گرایی یک لغت یونانی است که از ریشه‌ی «Deon» به معنای وظیفه گرفته شده است. آنها فعلی را که مطابق با قواعد باشد اخلاقی می‌دانند و در غیر اینصورت آن فعل اصلاً به لحاظ اخلاقی قابل دفاع نیست. مهمترین کسی که از اخلاق وظیفه‌محور یا وظیفه‌گرایانه دفاع کرد، ایمانوئل کانت^{۲۷} بود. دیدگاه‌های کانت تا حدی در تمام فلسفه اخلاق پس از او تاثیرگذار بوده‌اند که حتی هنوز هم درباره‌ی این مسئله که تا چه اندازه دفاع ایشان قابل قبول بوده است یا خیر بحث می‌شود

²⁶ Deontology

²⁷ Immanuel Kant

کانت نسبت به این قاعده بسیار سخت گیر بود و یک مثال معروف از این سختگیری این است که وی می گوید: برای مثال فرض کنید یک قاتل می خواهد پدر شما را به قتل برساند. او می آید پشت در و می پرسد پدرتان منزل است یا خیر؟ کانت می گوید شما وظیفه دارید که صادق باشید و شما نمی توانید دروغ بگویید، چون دروغ ضد قاعده است. بسیاری فکر کردند این یک قاعده افراطی است و قابل قبول نمی باشد. و از طرفی هم با توجه به دیدگاه های کانت و همچنین مثال فوق، سودگرایی نیز رد می شود و قابل دفاع نمی باشد. در نتیجه تا مدتی اعتراضات و مخالفت هایی علیه دیدگاه وظیفه گرایی بوجود آمد. اما مدتی بعد چندین کتاب در دفاع از وظیفه گرایی نوشته شد. این کتاب ها سعی کردند که نشان دهند که اگر ما صرفاً سودگرایی را ملاک قرار دهیم به نتایج غیرقابل قبولی می رسیم. از مهمترین این آثار؛ کتاب های مارشا برن^{۲۸}، انورا انیل^{۲۹} و کریستین کرسگارد^{۳۰} هستند.

فلسفه کانت در بحث حقوق بشر نیز مهم بود. در اعلامیه جهانی حقوق بشر این نکته ذکر شده است که هر انسان به نوعی شرافت ذاتی دارد که به آن شرافت انسانی می گویند. در گذشته ایده شرافت انسانی را غالباً به کانت نسبت می دادند. اما در حقیقت کانت چنین

در گذشته ایده شرافت انسانی را غالباً به کانت نسبت می دادند.
اما در حقیقت کانت چنین دیدگاهی درباره شرافت انسان
نداشت و این یک شایعه بود و تنها به او نسبت داده شده بود.

دیدگاهی درباره شرافت انسان نداشت و این یک شایعه بود و تنها به او نسبت داده شده بود. در سال های اخیر یک کتاب و چندین مقاله پیدا شدند که نشان می دادند که در آثار کانت مفهومی با عنوان شرافت انسانی وجود ندارد.

وظیفه گرایی کانت

کانت وظیفه گرا^{۳۱} است. حال نکته این است که این وظیفه از کجا می آید؟ کانت می گوید این وظایف از عقل عملی سرچشمه می گیرد. با عقل نظری نمی توانیم توجیه کنیم که چه کاری را باید انجام دهیم؛ ولی با عقل عملی می توان این کار را کرد. عقل عملی می گوید ما نباید یک قاعده برای مردم و یک قاعده برای خودمان تعریف کنیم. بدیهی

²⁸ Marcia Baron

²⁹ Onora O'Neill

³⁰ Christine Korsgaard

³¹ Deontologist

است که این ظلم است. پس اگر ما بخواهیم که قاعده اخلاقی ای که عادلانه باشد داشته باشیم باید قاعده‌ای را تعریف کنیم که برای همه انسان‌ها برابر باشد.

کانت می‌گوید عقل عملی یک امر مطلق³² به ما می‌دهد. وی معتقد است که زمانی کار ما درست است که سازگار با امر مطلق باشد. اینکه سود و زیان ما در چیست تفاوتی ایجاد نمی‌کند، ما فقط باید به دنبال امر مطلق باشیم. او معتقد است که عقل عملی هم دستور می‌دهد که ما سود بیشتر را دنبال کنیم، اما در شرایطی که می‌بینیم که اوضاع به نفع ما نیست چه کنیم؟ به نظر می‌رسد طبق قواعد عمومی ما باید سود بیشتر را دنبال کنیم. اما اگر سود بیشتر را دنبال نکنیم پس چه چیزی را دنبال کنیم؟ در اینجا کانت به این نتیجه می‌رسد که باید هر دو را به نحوی جمع کنیم. باید طوری رفتار کنیم که هیچ نقصی در عمل به قاعده ایجاد نشود و در عین حال به حداکثر سود برای دیگران و خودمان برسیم. ولی در حقیقت روشن است که این دو همیشه با هم جمع نمی‌شوند.

برهان کانت برای وجود خدا

جواب کانت این است که این دو همیشه قابل جمع هستند به شرطی که خدایی وجود داشته باشد که این جهان را طوری تنظیم کند که اگر کسی بر طبق تمام قاعده‌های اخلاقی عمل کند به طور قطعی سود ببرد؛ و حتی در صورتی که به لحاظ دنیوی به نفعش نباشد اما در آخرت و دنیای بعد از مرگ سود ببرد. با وجود چنین خدایی، حتی کاری که به ظاهر سودمند نیست اما در واقع این کار هم به صورت جمعی و هم به صورت فردی سودمند خواهد بود. اما کانت معتقد است که اثبات چنین خدایی ممکن نیست و او براهین سنتی وجود خدا را رد می‌کند. او گفت در این مسئله عقل نظری کمکی به ما نمی‌کند و باید از عقل عملی استفاده کنیم.

یک سوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که عقل نظری با عقل عملی چه تفاوتی دارد؟ آیا ما چند عقل داریم؟ پاسخ کانت این است که ما تنها یک عقل داریم و تفاوت در دو کارکرد عقل است. از عقل نظری برای پیدا کردن حقیقت یک امر واقعی و توصیفی استفاده می‌کنیم؛ برای کشف اینکه آیا یک امر واقعی است یا خیر. اما از عقل عملی برای تصمیم‌گیری درباره کاری که در اختیار ماست، استفاده می‌کنیم. عقل عملی به ما می‌گوید که بهتر است ما به دنبال تصمیمی باشیم که بر مبنای آن هم همه‌ی قواعد رعایت شود هم اینکه بیشترین سود بدست بیاید. روشن

³² Categorical Imperative

است که جمع کردن تمام اینها غیر ممکن است مگر اینکه خدا وجود داشته باشد. کانت می گوید که پس عقل عملی از ما می خواهد که وجود خدا را قبول بکنیم. در واقع تنها راه برای جمع کردن اینکه هم همه‌ی قواعد مربوط به عدالت را رعایت کنیم و هم به بیشترین سود برسیم این است که خدا را قبول کنیم. این نه تنها، برهان کانت برای اثبات خداست بلکه در عین حال راهی برای جمع کردن سودگرایی و وظیفه‌گرایی است.

کانت می گوید ما برای اینکه کاری کنیم که به سود حداکثر برسیم و منافع خودمان را تامین کنیم، راهی جز عمل کردن به دستورات خدا نداریم. دستورات خدا چه هستند؟ کانت فکر می کرد که این دستورات همان چیزهایی است که مسیحیت می گوید اما چون میانه ایشان با کلیسا خوب نبود؛ پس باز هم گفت که عقل عملی همان قواعدی را که باید رعایت کنیم به ما نشان می دهد. کانت می گوید ما فقط با تکیه بر برهان وجود خداست که می‌گوییم پیامد کاری که می‌کنیم حداکثر سود است؛ در غیر اینصورت تنها راهی که ما داریم برای اینکه به طور مستقیم تصمیم بگیریم این است که نگاه کنیم که امر مطلق چه می‌گوید. امر مطلق می‌گوید که نباید برای خودتان استثنا قائل شوید. یعنی هر عملی که می‌خواهید انجام دهید، باید براساس قواعد بوده و حقوق دیگران نیز رعایت شود والا دچار ظلم به خود یا دیگران خواهید شد. چیزی که برای خودتان می‌خواهید باید برای دیگران هم بخواهید.

طبق نظر کانت، شرافت انسان در این است، که انسان می‌تواند چیزی را رعایت کند که عقلش می‌گوید. شرافت انسان مانند جرگه الهی درون روح انسان نیست. شرافت انسان در این است که عملش با عقلش هماهنگ باشد. یعنی انسان‌ها اختیار دارند و می‌توانند از عقل عملی استفاده کنند و می‌توانند مطیع عقل باشند.

کانت می‌گوید: وقتی کسی مطیع عقل باشد در این صورت مطیع خدا می‌شود. به این علت که دستورات خداوند همان چیزهایی هستند که عقل عملی می‌گوید. دستوراتی که عقل عملی فقط برای انسان‌ها نیست بلکه برای هر کسی است که عاقل است می‌باشد؛ مانند فرشتگان، ابلیس، اجنه و برای هر چیزی که عقل دارد. حتی برای کسی که از سیاره دیگر آمده باشد اگر عقل داشته و عاقل باشد باید دستورات عقل عملی را رعایت کند. کانت معتقد است قوانین اخلاقی براساس همین امر مطلق - طوری عمل کن قاعده رفتار شما الگویی برای اعمال همه باشد - تعیین می‌شود.

جمع بندی

دو اصل وظیفه و نتیجه، برای تعیین درستی و نادرستی اعمال دخیل هستند. اصل وظیفه، نخستین اصلی است که وظیفه در نگاه نخست ما را، تعیین می‌کند و اصل نتیجه دومین اصل است که گاه به صورت مقید و گاه به صورت معارض با اصل وظیفه، عمل می‌نماید. در صورت توافق اصل وظیفه و اصل نتیجه، انجام عمل مطابق با وظیفه است، اما در صورت تعارض این دو اصل، راهکارهایی برای حل آن ارائه شده است که تا حد زیادی تصمیم‌گیری برای فاعل اخلاقی را در این گونه موارد آسان می‌سازد. از سوی دیگر قصد و نیت فرد نیز در این دیدگاه از اهمیت فراوانی برخوردار است، بدین معنی که نیت فرد در رفتار او، باید مبتنی بر مصلحت و خیرخواهی باشد و قصد او ضایع ساختن حقوق دیگران نباشد. تنها در این صورت است که حقوق تمامی افراد در جامعه حفظ خواهد شد و اکثریت مردم به سود خواهند رسید.